

## درباره اعلامیه یکم سرطان 1395 "سازمان رهائی"

قسمت دوم

خارج نشینی، عیبی که "سازمان رهائی" آنرا انتقاد میکند.

خارج نشینی رفقای کمونیست یک کشور برای طبقه کارگر و خلق آن یک مصیبت است. زیرا این رفقا با زبان توده ها آشنا بوده و در بطن خوی و خواص تاریخی-روانی آنها دیده بجهان گشوده و پرورش یافته اند. آنها اشکال گوناگون استبداد و اجحاف، استثمار و ستم محلی و کشوری طبقات حاکمه و امپریالیزم را میشناسند و در مبارزات برحق شان بطور مشخص این ستمگری و بهره کشی هارا با نظام حاکم پیوند میدهند و توده ها را آگاه میسازند. این رفقا مطابق به شرایط عینی زندگی مردم تشکیلات های توده ای-انقلابی رابه وجود آورده و به واسطه آنها توده ها را با انقلاب مرتبط میسازند. برای آنها سرو سامان دادن یک تظاهرات توده ای علیه یک خان مستبد محلی یا یک حاکم و گماشته دولت ساده تر است تا برای یک فرد خارج از آن جامعه. مضاف بر اینها، این رفقا در بطن پیوندهای خونی، خویشاوندی و رفاقت های خانوادگی و شخصی چند لایه ای دیده بدنیا گشوده اند که به یک رابطه بغرنج و پیچیده اجتماعی منتهی میشود. بهنگام ضرورت های انقلابی آنها میتوانند این رشته بافته ها را به اهتزاز در آورند و از آنها به حیث وسایل بالقوه و بالفعل استفاده کنند. در یک کلام، بر زندگی و درخشندگی انقلابی این رفقا در آنگاه و وطن خودشان است (علیرغم آنکه این رفقا از نظر ایدئولوژی وطن ندارند). وقتی اینها مجبور میشوند کشور شانرا ترک کنند بزرگترین نفع را ارتجاع و امپریالیزم میبرند زیرا، با خارج شدن آنها از کشور خلق در میدان تنهائی میمانند. آن بخش از توده ها که تحت کار و مبارزه این رفقا افکار و ایده های انقلابی پیدا کرده بودند بطور اخص و خلق بطور عام در مقابل هجوم افکار و ایده های ضد انقلابی بی زبان و بی جواب باقی میمانند. افکار و ایده های انقلابی در ذهن برخی از آنها آهسته، آهسته در دام افکار مهاجم ارتجاع-بخصوص مذهب-افتاده و میمیرند. استثمار، ستمگری و استبداد در ذهن آنها معنی غیر واقعی پیدا میکنند و امور عادی جلوه گر میشوند. حتی رادیکال ترین آنها راه حل اساسی و بنیادی مسایل را فراموش و صبر کردن، بخدا پناه بردن، و بردباری در مقابل دردها و آلام را پیشه میکنند. و مکتب خوانده هائیکه تحت تاثیر دانش و تئوریت این رفقا "لغت های انقلابی را یاد گرفته" بودند با رفتن آنها به تبعید، مستقیم راه ارتداد و خیانت را در پیش میگیرند و تسلیم طلبی، سازش با امپریالیزم و اطاعت از ارتجاع را موعظه میکنند. برخی از این "حرفان تسلیم شده" پیشتر میروند و تلاش میکنند از راه خیانت به انقلاب رزق و روزی شانرا پیدا کنند، ایندسته اخیر رسماً به نوکران امپریالیزم و ارتجاع تبدیل میشوند و توده ها را بکجای "احتجاج مودبانه" و "اعتراضات قانونی" و "اقدامات مدنی" رهنمون میشوند. آنها بیشتر مانه به بلندگوی امپریالیزم و ارتجاع مبدل شده و موازین حقه بازانه امپریالیستی مانند "حقوق بشر"، "دادگاه بین المللی" و "حق بیان" و امثالهم را که سوژه مسخره و خنده خود امپریالیستها میباشند، به بازجویدن میگیرند. به اینصورت وقتی کمونیستهای انقلابی یک کشور، مجبور به ترک کشورشان میشوند امپریالیزم و ارتجاع نفع میبرند و هر قدر آنها از صحنه مبارزه دور باقی میمانند به همان اندازه از واقعیت زندگی توده ها فاصله میگیرند.

و اما این یک جانب قضیه است و آنهایی که مغرضانه "خارج نشینی را" تقبیح میکنند نیز همین جانب خارج نشینی را که به سادگی قابل درک است، علم میکنند. در حالیکه قضیه خارج نشینی کمونیستها مانند هر پدیده دیگر محصول یک تضاد است و در بطن یک شرایط عینی صورت گرفته، لذا؛ دارای یک تاریخ میباشد و یک مولفه ایدئولوژیک دارد. کسانی که تاکنون بر ما و رفقای ما حمله کرده اند با سبکسری همه اینها را بدست فراموشی سپرده اند. حقیقت امر اینست که یک رفیق کمونیست تا آخرین لحظات ممکن کوشش میکند که در کشورش باقی بماند و نبردش را با دشمنان خلق در همانجا به پایان برساند. اما اگر امکان مبارزه برایش باقی نماند و یا سلاح مبارزه را گم کرد، بالا جبار زندگی در تبعید را اختیار میکند. بدنیست این پروسه را در افغانستان مرور کنیم.

## 1- به تبعید رفتن برای زنده ماندن از سببیت فاشیستی نیروهای وابسته

واژه فاشیزم به خاطر بیان Behaviour بی‌هیفیریاکنش و واکنش شناسی اجتماعی بورژوازی بکار گرفته می‌شود. به معنی پوپولیستی، فاشیست که آنطرف سکه دموکراسی بورژوازی، فاشیزم بورژوازی است. و خلق و پرچم این فاشیزم راباتمام شد. مدآن عملی ساختند. بعد از کودتای ننگین هفت ثوران دسته های جنایتکار و رویونیست در ظرف کمتر از دو سال ده ها هزار انسان و از آنجمله هزاران روشنفکر انقلابی شعله ای را بقتل رسانیدند. برخی از روشنفکران انقلابی شکار دسته های شغالان جهادی شیعه و سنی گردیده بقتل رسیدند. یکده بسیار محدود به پاکستان و ایران و از آنجابه شکلی خود را به اروپا و قاره امریکا رسانیدند.

## 2- به تبعید رفتن بدلیل نبود خط انقلابی کمونیستی

اولین چیزی که یک کمونیست را بی سلاح ساخته و مجبور می‌کند کشورش را ترک کند، نبود یا عدم یک خط انقلابی-کمونیستی است. زیرا خط سیاسی-ایدئولوژیک کمونیستی برای هر کمونیست تعیین کننده است. این مسئله تعیین کننده در سالهای 1357 و بعد از آن مشکل اساسی انقلابیون افغانستان بود. آنچه در افغانستان "خط انقلابی" نامیده می‌شد عمدتاً و انتوریسم زنده یا دمجدکلکانی و اپورتونیزم داکتر فیض بود. آونتوریسم زنده یا دمجدکلکانی در اوایل دهه 60 شمسی به تسلیم شدن به سوسیال-امپریالیسم شوروی و دولت مزدور خلق و پرچم انجامید. رویونیست داکتر فیض با پیروی از تئوری سه جهان به سازش و آشتی با دشمنان توده هادست زده و در مرداب کودتاگری و تسلیم طلبی سقوط کرد. رفقای که امروز در صفوف مائویست های افغانستان مبارزه می‌کنند عمدتاً رفقای اندک از بطن همین شرایط تاریک و دوران استیلائی اپورتونیزم و رویونیسم بخارج آمده اند.

## 3- در تبعید باقی ماندن بدلیل نبود برنامه انقلاب

بنا بودی خلق و پرچم باز هم شرایط عینی افغانستان برای انقلابیون خارج نشین تغییر نکرد. زیر افاشیزم کمپرادور وابسته به شوروی جایش را به فاشیزم کمپرادور وابسته به غرب داد. اینها گرم کوبیدن میخ بر سر یکدیگر و تجاوز بر دختران و زنان هم‌دیگر بودند که طالبان از راه رسیدند و بساط میخ کوبی و رهنی شان را برهم زدند. در این موقع در صحنه جهانی یک خط روشن انقلابی به وجود آمده بود که در روشنائی آن میشد زوایای تاریک افغانستان را نیز بخوبی دید. این خط همانا شناخت از کارهای مائوتسه دون بود که موجب ظهور جنبش انقلابی بین المللی گردیده بود. اما متاسفانه که در رابطه طبیعت و انسان تنها شناخت درست انسان کافی نیست. برای آنکه شناخت درست را برای تغییر دادن جهان بکار گرفت، لازم است که آنرا در وجود برنامه یک تشکل انقلابی تفسیر و تعبیر نمود. متاسفانه در افغانستان چنین کاری تاکنون که سالها از فروپاشی جنبش انقلابی بین المللی می‌گذرد، انجام نیافته است. و هیچ تشکلی سیاسی ای مربوط به افغانستان (چه در داخل و چه در خارج از آن) نمیتواند مدعی داشتن یک برنامه مارکسیستی-لنینیستی-مائویستی شود. و سالهاست که پیشنهاد مائویست های افغانستان برای نوشتن یک برنامه مارکسیستی-لنینیستی-مائویستی و تدویر کنگره حزب کمونیست افغانستان رد شده و افتراق و چندپارچگی در جنبش کمونیستی کشور حفظ گردیده است.

به اینقسم دیده میشود که در تبعید بسر بردن رفقای انقلابی افغانستان مانند خارج نشینی رهبران ساما، سازمان رهائی، بقایای اخگر و ساو و راحت طلبی و مانند مگس پر سه زدن به اطراف جام عسل نیست. و برگشت این رفقا نیز نمیتواند بدون سهمگیری فعال در تهیه برنامه انقلاب و ایجاد تشکیلات انقلابی باشد. کسانی که در تبعید بسر بردن رفقای مارا تقدم میکنند یا سبکسرانی اند که از گفتن سخنان بی مسئولیتانه عار

ندارند و یانادانهائی اند که این مسایل را نمیتوانند درک کنند. ماجز سکوت در مقابل این هر دو دسته هیچ چیز دیگر غیر از این نداریم که بگوئیم و گفتن هر حرف را نیز ضیاع وقت میدانیم.

اما بحث سازمان رهائی در مورد "خارج نشینی" از این بحث هاجدا است. سازمان رهائی یک سازمان ارتجاعی است که از منافع کمپرادور هانمایدگی میکند. هر گونه بحث اینگونه سازمانها مبارزه کین توزانه بورژوازی کمپرادور بر ضد خلق میباشد. با همان روح خصومت و نیت عداوت که این سازمان بر کمونیست ها حمله میکند، جوابش راده برابر باید پس بگیرد.

## سازمان رهائی چه نظری به زندگی در تبعید دارد؟

سازمان رهائی در مورد رفقای که در تبعید بسر میبرند مینویسد: اینان اسباب شرمساری انقلابیون افغانستان ولکه های بر شناسنامهی پرافتخار «شعله جاوید» اند. دوباره می گوئیم اینان فقط و فقط زمانی جدی گرفته خواهند شد که از سوسیال سرگردان بودن و چسباندن فرصت طلبانه خود به این و آن سازمان ایرانی یا غربی بلا تکلیف، یکبار و برای همیشه استعفا دهند و حضوری نسبتا ملموس در داخل سرزمین جهانی شده و مردم در منگنهی افغانستان بیابند که کارد امپریالیزم و سگ هایش از استخوان شان تیر شده است. در عین حال اینان باید از دشنام های پست خادی و روسپی و ار خود علیه رهبران جانباختهی ماعذر بخواهند، عذر بخواهند از اینکه گفتند داکتر فیض به علت اختلافات درونی سازمان آنهم بر سرپول، زیر ساطور گلبدین رفت؛ سازمان وابسته به «آی.اس.آی» و «سی.آی.ای» است؛ و ... (اعلامیه اول سرطان)

سازمان رهائی خود در خارج تاسیس شده، رهبر اولی آن (داکتر فیض) در خارج بقتل رسیده و حتی در افغانستان دفن نیست، رهبر کنونی آن در خارج به رهبری رسیده و دست به تصفیه فیزیکی رفقای زده و از دست پولیس پاکستان در زیر بال کرگسان چینی پنهان شده و تا امروز در خارج زندگی میکند. اگر حساب کنیم رهبران این سازمان هم بیشتر در خارج زندگی میکنند و هم در خارج مدفون اند تا در داخل افغانستان. و با این هم شرم نمیکند و به چند رفیق کمونیستی که در خارج بسر میبرند میگویند "اینان اسباب شرمساری انقلابیون افغانستان ولکه های بر شناسنامهی پرافتخار «شعله جاوید» اند." بدنیست ببینیم چه کسانی که در خارج زندگی میکنند اسباب شرمساری شعله جاویدند؟ آیا آنانی که در همین خارجه نیز به خاطر تامین منافع شخصی و سازمانی، خانوادگی و قومی شان از ایالتاها لندو از آلمان تا کانادا دست به تاسیس جمعیت های دروغینی مانند "فافون"، "فارو" و امثالهم میزنند لکه های ننگ و نفرین بر شناسنامهی پرافتخار «شعله جاوید» اند. یا آنانی که ولو در حد حرف هم اگر شده با اینگونه کلاهبرداری های "سازمان یافته" مخالفت میکنند؟ آیا رهبران "فافون" و "فارو" و دیگر نام های تقلبی که زیر آنها کلاهبرداری سازمانی و شخصی صورت میگیرند، اعضای بلند پایه سازمان رهائی اند یا کسان دیگر و از دیگر سازمانها؟

ما "شعله یی" خارج نشین داریم تا "شعله یی" خارج نشین و همه رابه یک چشم دیدن اگر اپورتونیزم نباشد بدون هیچ شکی که سفله گی چندش آوری که ابله متداول میباشد. ما "شعله یی" داریم که در سفارت کانادا رفته و برگزشته اش "لعنت فرستاده" تا بخارج برود و "شعله یی" داریم که بمجر دیکه در فرودگاه از هواپیما پائین آمده و خود را تسلیم پولیس اتباع بیگانه همان کشور کرده و گفته است که یک "کمونیست" است و چه آنها به او پناهندگی بدهند یا نه دیک کمونیست باقی خواهد ماند. کدام یک از این دولکه ننگ بر شناسنامه پرافتخار "شعله جاوید" است؟

ما شعله یی داریم که برای سهمگیری در یک تظاهرات انقلابی حداقل یک هزار کیلومتر راه طی میکند و چند رفیق راهم همراهش میبرد تا صفوف انقلابیون را تیره تر سازد و "شعله یی" داریم که از زمانی که به اروپا آمده تا امروز در یک مظاهره انقلابی حتی اول ماه مه شرکت نکرده و گفته که "قوانین ... (کشوری که در آن زندگی میکند) خیلی سختگیرانه" است. اتفاقا همین فردیکی از رهبران عالیرتبه سازمان رهائی

هم میباشد و سالها را در همین رابطه در زندان سپری کرده. کدام یک از این دورقم شعله بی بودن "لکه ننگ و علامت نفرین و عار" بر شناسنامه شعله جاوید است؟

ماشعله بی داریم که تجاوز و اشغال امپریالیست هابر افغانستان را محکوم ساخته و از طریق تلویزیون ملی یک کشور اروپائی، این تجاوز را محکوم بشکست خوانده و سیاست های امپریالیست هابر افشا کرده است. و شعله بی داریم که در شامگاه تیره 7 اکتبر 2001 از تلویزیون ملی یک کشور اروپائی تجاوز رهنانه امپریالیستهارا مقابله با تروریزم خوانده و گفته است که خوشحال است که "طالبان" را مباران میکنند. کدام یک از این دونفر واقعا شعله بی و کدام یک لکه ننگ بر شناسنامه شعله جاوید است؟

آی آن خارج نشینانی که از کانداتاسویدن از ناروی تا ایتالیا در بن دوم در کنار اشغالگران امپریالیست و ایادی زیون شان در آلمان نشست و با آنها میخوردند، مینوشیدند و میخندیدند "مشاوره میدادند" لکه ننگ و عار بر شناسنامه ی پر افتخار «شعله جاوید» اند "یا آنانیکه در همان سردی در بیرون از سالن کنفرانس دست به تظاهرات زده بودند؟ آیا رهبران سازمان رهائی در هوای سرد آلمان در پیروی از سنت شعله ای بودن علیه اشغال افغانستان دست به اعتصاب زده بودند یا اینکه به پیروی از سنت تسلیم طلبی رویونیستی در داخل در کنار اشغالگران به مغازه "مشاوره دادن" پرداخته بودند؟

در سال 2009 بیشتر از 90 کشور امپریالیستی و ارتجاعی دنیا کنفرانسی را در شهر لاهه در مورد افغانستان دایر کرده بودند. در این کنفرانس افرادی مانند کرزی، سپینتا و امثالهم نیز شرکت داشتند. سه نیروی از افغانستان برای همین روز برنامه گذاشته بودند.

1- رهبران "فافون" و "فارو" (سازمان رهائی، سامائی ها و بقایای ساوو) که از چندماه قبل از این کنفرانس آگاهی داشتند برای آن برنامه مفصلی تهیه دیده بودند. ارتجاع هالندبرای آنها یکی از سالن های طبقه مشرف به زمین همان هوتلی را که کرزی و سپینتا و دیگران در آن اقامت داشتند، به مبلغ 85000 افغانی بکرایه گرفته بود (بر طبق حرف یکی از رهبران فافون و فارو) و چای دار و خدمه شان نیز از زنان و دختران بلوند هالندی بودند. این رهبران زنان شان را در صدر مجلس نشاند و خودشان در مقابل کمره های بزرگ تلویزیونی ایستاده و برای سامعین افغانستانی و ایرانی به زبان انگلیسی "نطق" میکردند. و سپس بالحن عاجزانه و حقیرانه از اغنیای ستمگر جهان میخواستند که در افغانستان "نهر" بکشند، زراعت و مالدارای را تقویه کنند و...

شعله بی های انقلابی و مائویست افغانستان نیز برای این روز برنامه داشتند. آنها از یک ماه به اینطرف کوشیده بودند که از پولیس اجازه بگیرند تا در پیش روی همان هوتلی که کرزی، سپینتا و هیلیری کلینتن و غیره اقامت دارند، تظاهرات صلح آمیزی را برپا کنند. پولیس این اجازه را نداده بود. آنها کوشیده بودند که در داخل شهر لاهه این تظاهرات را برپا کنند ولی پولیس لاهه باز هم اجازه نداده بود. سرانجام آنها تصمیم گرفته بودند که هرچه با داد، در ایستگاه مرکزی قطار لاهه و وقتی از قطار پیاده شدند دست به تظاهرات بزنند. شهردار لاهه دستور داده بود که در ایستگاه مرکزی قطار لاهه سه حلقه از پولیس، نیروی سواره و نیروی ضربه مسلح به سلاح گرم را مستقر کنند. در اینصورت اگر تعداد افراد زیاد میبود، میشد تظاهرات را برای چند ساعت ادامه داد. بهمین دلیل یکی از انقلابیون افغانستان با سازمان ها و احزاب انقلابی دنیا در تماس آمده و از آنها کمک خواسته بود. این دسته حتی به "رهبران فافون" و "فارو" نیز مراجعه کرده و از آنها خواسته بود که در این تظاهرات شرکت کنند. آنها در آن جلسه وعده داده بودند که شرکت می کنند ولی بز دلانه دروغ گفتند و فقط یک نفر از اعضای ساوو به دلیل نامعلومی در این تظاهرات شرکت کرده بود. تظاهرات به دلیل کم بودن تعداد تظاهرات کننده بیشتر از 30 دقیقه طول نکشید و با حمله قوای ضربه از هم پاشید.

2- پرچمی هاو خلقی ها: پرچمی هاو خلقی هانیز برای این روز برنامه گذاشته بودند. شهردار لاهه برای آنها در پیش روی قصر سفید یک میدانی مناسب راکتاره گرفته و چند میز و چوکی، اقسام مختلف نوشابه و موسیقی نوازان راتهیبه دیده بود. آنها آرام بر چوکی هاتکیه زده و برای افغانستان کوکاکولامی نوشیدند.

در اینجاده میشدکه امپریالیستهای هالند "سازمان رهائی" و "ساما" را بیشتر از خلق و پرچم دوست دارند. و برای شان مایه میگذارند.

با اینوصف کدام یکی از این کارها حامل "شناسنامه" شعله جاوید است؟ آنانیکه بعد از نیم ساعت تظاهرات هر کدام را بیست تن پولیس در محاصره گرفته و تهدیدبه توقیف شان میگردی آنانی که در سالن مجلل در مقابل کامره های تلویزیونی به زبان انگلیسی با افغانستانی ها حرف میزدند؟ آخر الامر کدام یک از اینها ننگ و نفرین بر شناسنامهی پر افتخار «شعله جاوید» اند؟ و کدام دسته از "اینان اسباب شرمساری انقلابیون افغانستان" میباشد؟ آنانیکه در جشن تجاوز بر مادر وطن شان در پیش روی قصر سفیدبه رقص و میخواری می پردازند، یا آنانیکه متجاوزین به مادر وطن شان رامشاوره میدهند که "چنین و چنان" بکنند یا آنانیکه ولوباجزع و فزع و داد و فریاد نیم ساعته هم اگر شده اشغالگری امپریالیست هار امحکوم میکنند؟

در داخل بودن و با اشغالگران مبارزه کردن و یاد داخل بودن و به آنها مغازه پرداختن دو موضوع کاملاً علیحده از همدیگر است. بگذار "در داخل بودن سازمان رهائی" را از زبان آنانیکه از این سازمان انشعاب کرده اند تعریف کنیم: "با اینکه امروز حتی «چپ مدالگیر» نیز با تمام مدال هایی که بی هیچ شرم و ننگی از دست این اشغالگران و قاتلان زحمتکشان افغانستان به گردن آویخت، زیر فشار سازمان های چپ که در برابر اشغال موضع مارکسیستی دارند، شرم شرمک لفظ «اشغال» را به جای «مداخله» که سال ها آن را به خورد جوانان معصومی داد و به مشاطه گری اشغالگران پرداخت، به کار می گیرد، مگر به هیچ عنوان از شرکت در انتخابات (اینان در کنفرانس بن، لویه جرگه اضطراری، لویه جرگه تصویب قانون اساسی، انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی در زمانی که مردم با حملات هوایی اشغالگران و انفجارهای طالبان سلاخی می شدند، شرکت کرده و از دست کززی و مجددی مدال گرفتند و بعد از انتخابات ریاست جمهوری که کززی برنده شد، با بی شرمی نوشتند که «انتخابات لگد تاریخی بر پوزة جنگ سالاران» و به این صورت نتوانستند که از مغازه با اشغالگران و مزدوران شان دست بردارند) دل نکنده، با اینکه به شرکت در انتخابات ریاست جمهوری بی میلی نشان می دهند (معلوم نیست چرا این بار نمی تواند «لگدی بر پوزة جنگ سالاران» باشد) اما به پای شوراهای ولایتی سجد زده، برای سر رسیدن انتخابات پارلمانی که بسیار پر سود و مدال آور است، از حالا لحظه شماری می کنند و به این صورت در انبان هم این و هم آن را دارند. از جاییکه مارکسیست ها با هر پدیده بر خورد طبقاتی دارند و تیوری های فنا ناپذیر رهبران این ایدیولوژی را چراغ رهنما قرار داده، لذا نمی توان شرکت و یا عدم شرکت در انتخاباتی را که زیر سایه اشغال صورت می گیرد، ازین پرتو خارج دانست و الی که به مارکسیزم پشت کرد. (باتحریم انتخابات، چپ منحرف رابی نقاب سازیم- سازمان انقلابی افغانستان سرطان 1388) "در داخل بودن برای" مدال گرفتن "یک چیز است و در داخل بودن و مبارزه کردن چیزی دیگر. در داخل بودن برای شرکت در انتخابات پارلمانی، انتخابات ریاست جمهوری و برای کززی کارزار گذاشتن یک چیز است و کمونیست انقلابی بودن چیز دیگر. در داخل بودن و خلق را آموزش دادن که جنگ سالاران جنایتکار بخشی کوچکی از نظام جنایتکار سرمایه داری جهانی است یک چیز و تعلیم دادن جوانان به اینکه امپریالیزم اشغالگر خوب و مزدوران جنگ سالاران بد است چیز دیگر میباشد. در داخل بودن سازمان رهائی حتی مورد قبول نورچشمی های رنجیده از آنها نمی

باشد چه رسد به اینکه مورد قبول انقلابیون باشد. به اینصورت این سازمان رهائی است که چه در داخل و چه در خارج اسباب شرمساری انقلابیون افغانستان بحساب رفته و برحق میتوان آنرا لکه ننگ پاک نشدنی بر شناسنامه‌ی پر افتخار «شعله جاوید» نامید.

اعلامیه سازمان رهائی مینویسد "دوباره می گوئیم اینان فقط و فقط زمانی جدی گرفته خواهند شد که از سوسیال سرگردان بودن و چسباندن فرصت طلبانه خود به این و آن سازمان ایرانی یا غربی بلا تکلیف، یکبار و برای همیشه استعفا دهند و حضوری نسبتاً ملموس در داخل سرزمین جهانی شده و مردم در منگنه‌ی افغانستان بیابند که کار د امپریالیزم و سگ هایش از استخوان شان تیر شده است."

مادر فصل اول این نوشته مدلل ساختیم که سازمان رهائی به هیچ وجهی نمیتواند در مقابل انقلابیون کمونیست حرفی داشته باشد؛ ولی اعلامیه با پر مدعائی مینویسد که افراد فقط زمانی جدی میگیرند که از سوسیال سرگردان بودن و چسباندن فرصت طلبانه به این و آن سازمانهای ایرانی و یا غربی بلا تکلیف برای همیشه استعفا دهند... غیره. این خیلی جالب است! سازمانی این حرف را میزند که خود جرعه آبش را هم بانگه بچشم رویونیست های "حزب رنجبران" می نوشید. سازمانی که در دنباله روی از رویونیست های سه جهانی ایرانی خمینی را "قهرمان" نامید اکنون میخواهد دیدگران را متهم سازد که با سازمانهای ایرانی در ارتباطند! ما مخالف داشتن ارتباط با انقلابیون کمونیست ایران و یاکشورهای دیگر بر اساس انترناسیونالیزم پرولتری نیستیم. و از صمیم قلب آرزو میکنیم که ایکاش در تمام پاکستان حداقل یک نفر کمونیست میبود که ما با او ارتباط می گرفتیم. بهمینصورت آرزو میکنیم که ایکاش در ایران یک سازمان یایک حزب و اعا کمونیست وجود میداشت که ما با آن بر اساس انترناسیونالیزم پرولتری ارتباط می گرفتیم. آنچه در ایران خود را کمونیست مینامند متأسفانه حزب رنجبران، چریکها، حکمتیست ها و رویونیست های باب آو اکیانی اند که هیچ کمونیست افغانستانی با آنها ارتباط ندارد.

مضاف بر این "سوسیال سرگردان" کیست؟ به همه معلوم است که اکثریت قریب به عموم پناهندگان و مهاجرین در اروپا بدلیل مختلف بی کار اند. برخی تازه آمده و مشکل زبان دارند، برخی مریض و یا به سن باز نشستگی رسیده اند و غیره. فراموش نکنیم که این نهادریک جامعه سرمایداری امپریالیستی زندگی میکنند که انحصار و رقابت آنرا به کابوس تاریخ بشریت که سگ سگ را میخورد، مبدل ساخته است. بحران و بیکاری یکی از خصلت های ذاتی این جامعه میباشد. پناهنده ها و مهاجرین افغانستانی، ایرانی، مراکشی، ترکی، مصری، طبقه کارگر اینکشورها و غیره قربانی خصلت های ذاتی این نظام میباشند ولی سازمان رهائی این خصلت ذاتی را فراموش کرده و تقصیر را بگردن پناهنده ها و مهاجرین می اندازد و آنها را با الحن تحقیر آمیز "سوسیال سرگردان" مینامد. فرض کنیم که این سوسیال سرگردان بودن یک چیز بد است، آنوقت بیائید حساب کنیم که کدام سازمان بیشتر سوسیال- سرگردان دارد؟ ما اعلان میکنیم که در بین تمام مائونیست های افغانستان به استثنای یک رفیق که شدیداً مریض بوده و سالهاست که قدرت کار کردن را ندارد، دیگر تمام رفقای ما کار میکنند و روزگارشان را میگذرانند. و ما با اطمینان میگوئیم که تمام کمونیست های افغانستان در خارج یا کار میکنند و یا به سن باز نشستگی رسیده و حق کار را ندارند. اما از تمام اعضای سازمان رهائی در اروپا (به استثنای یک نفر) چند نفر دیگر کار میکنند؟ از تمام سامانی های کهنه و نو چند نفر کار میکنند؟ به اینصورت این طعنه و کنایه "سوسیال سرگردان" خلیفه داکتر فیض یک تف سر بالا است.

اعلامیه از "حضور ملموس" در داخل سرزمین جهانی شده افغانستان حرف میزند. و میگوید که در آن کار د امپریالیزم به استخوان رسیده است. اگر چند بنظر ما کار د امپریالیزم از خیلی سالها قبل به استخوان رسیده بود سازمان رهائی آنرا نمیدید و هنوز بطور مشخص و درست نمی بیند زیرا آنرا دشمن عمده خلق افغانستان نمیخواند. در چنین شرایطیکه کار د به استخوان رسیده و وظیفه عمده یک نیروی که خود را انقلابی مینامد چیست؟ آیا اینست که مانند سازمان رهائی (در وجود حزب همبستگی) هیا هوئی و داد و فریاد خیابانی به راه بیاندازد و مانند ماکیانهای وحشی بهنگام جفتگیری بالا و پائین جست و خیز کند یا کار جدی

انقلابی و تدارکاتی برای بیرون راندن اشغالگران راسامان بدهد؟ بنظر ماسازمان رهائی حتی در حرف نیز اشغالگران امپریالیست رادشمنان عمده خلق افغانستان نمیدانند و خواهان مبارزه عمده خلق علیه آنها نیست چه رسد به دست به تدارک زدن به یک مبارزه آزادی خواهانه و استقلال طلبانه علیه آنها. به این لحاظ این "حضور ملموس" در داخل افغانستان از نظر این افراد غیر از بالاپائین جست و خیز کردن مانند ماکیان وحشی حزب همبستگی، معنی دیگری ندارد.

سازمان رهائی به این خواست هابسنده نمیکند و با الفاظ رکیک و لحن لومپانه میگوید که اینها داخل کشور "بروند" و از مامعذرت بخواهند که چرا گفته اند داکتر فیض به دلیل اختلافات داخل سازمانی کشته شده است. مائویست های افغانستان هیچ زمانی علل و عوامل کشته شدن داکتر فیض را مورد گفتگو قرار نداده و چیزی در این مورد نگفته اند زیرا اختلاف یا وحدت در داخل یک سازمان رویونیستی اصلاً مورد علاقه مانیست. مابه آن اختلاف در داخل سازمان رهائی علاقمندیم که باموضعگیری ضد رویونیستی و سمت و سوی انقلابی به وجود بیاید نه هر اختلافی. و متأسفانه چنین اتفاقی تاکنون بوجود نیامده و احتمال آن نیز خیلی کم است. اما تاجائی که رهبران و کادر های این سازمان در اروپا نشان داده اند با اطمینان میتوان گفت که کشته شدن داکتر فیض ثمره کشمکش های داخل سازمان بر سر میلیونها دالری بوده که این تشکیلات از منابع چینی، امریکائی و پاکستانی دریافت میکرده. رهبران این سازمان در اروپا و ایتالیا تا هالند با هر منبع مالی، انجوائی، اطلاعاتی، استخباراتی و غیره در تماس میباشند و در آن روزها نیز قضیه غیر از این نبوده است. در چنین تشکیلاتی، مرکزیت سازمان همیشه میکوشد که اختیار تقسیم لاشه هارا که اعضایش می آورند بدست بگیرد. این تضاد موجب ظهور اختلافات شدید گردیده و در برخی اوقات سازمان رهائی را به انشعاب کشانیده است. انشعاب دادنورانی یکی از نمونه های اینگونه تضادهای برآمده از موضوع تقسیم لاشه میباشد. در گذشته نیز قضایایی وجود دارد که بیانگر همین حقیقت است بطور مثال؛ "حاجی نعیم" (برادر محسن) را در نظر میگیریم: حاجی نعیم عضو رابط این سازمان با اتحادیه مجاهدین افغانستان بخش عبدالحسین مقصودی در کویته بود. او رابطه این سازمان را با جنرال موسی، بریگیدیر خادم حسین و مقامات دیگر آری- آیس- آری در سند و بلوچستان تامین میکرد. تمام تسلیحات و مهمات جبهه تحت پوشش این سازمان در "چوتو" از طریق حاجی نعیم تامین میشد. امروز قوماندان عمومی و فرماندهان کوچک این جبهه همه و همه در اروپا بر سر میز ندوستانهای گوناگونی را از چشم دیدشان میگویند و میگویند که حاجی نعیم به نوبه خود چطور هم از سازمان می دزدید و هم از اتحادیه و آیس- آیس- آری. سرانجام سازمان حاجی نعیم را به حساب دهی میخواستند و حاجی نعیم که قادر نبود حساب پس بدهد، یکمرتبه در پیشاور بخانه هزاره های پناهنده سرزده و بنای دادخواهی را گذاشت که سازمان رهائی به دلیل "هزاره بودنش" قصد دارد او را بقتل برساند. سازمان رهائی بعد از چندین حمله به خانه او، وقتی نتوانست او را دستگیر کند، انگشتر، گردنبند و زیورات زنش را با خود بردند.

داستان حاجی نعیم نشان میدهد که رابطه مرکزیت با افرادی مانند حاجی نعیم که هر کدام از طرف این سازمان در دستگاه پر درآمدی قرار داده شده بودند، چگونه بوده و چه اختلافات داخلی ای میتواند در این فضای منفعت جویانه ظهور کند و سرانجام دامن چه کسانی را بگیرد. و اینکه داکتر فیض خود نیز قربانی این مخصه شده، احتمال خیلی زیاد دارد. ادامه دارد.

## آدرس مکاتبه با ما

Post Box 1

Station H

Montreal Quebec

H3G 2K5

CANADA

## آدرس الکترونی ما

[Shoresh2008@gmail.com](mailto:Shoresh2008@gmail.com)

آدرس صفحه الکترونیک

[www.shoresh.eu](http://www.shoresh.eu)

پایان فصل دوم

اول اگست 2016